

چنانکه سفلیس از نو در این سرای کهن  
 عری ز هر فن و استاد راد در همه فن  
 در آن مذاق که باشد گیسو شهد شکن  
 چرا نگردد بقراط با قل کودن  
 به پیش شم جعل پشک بهتر از لادن  
 بگوش بلبل نا آشناست بانک زغن

ادیب عصر طلائی بملك کرده ظهور  
 مؤلف همه علم و برهته از همه علم  
 در آن دیار که دعواى مدعى است دلیل  
 چگونه رونق خورشید نشکند خفاش  
 بچشم زنگی از حور به کنیز سیاه  
 بر آدمی است نهیق خرا نکر الاصوات

گر از نهیق و نعیقی ستوه همچو وحید

بیا بیا کن گوش و برو ببند دهن

## شعر و موسیقی

این دو خواهر مهربان که از مشیمه طبیعت یکبار متولد شده و توأم بدنی آمده اند تاکنون دور های گوناگون و طورهای متمادیه را با هم سیر کرده گاهی در سوك و ماتم با هم در يك لباس سوگواری رفته ماتمیان را بسوزو گماز آورده اند حدت و شدت حرارت قلب را تبخیر نموده اند از راه دیده بر دامن ریخته اند و زمانی در مجلس عیش و نشاط باهم در لباس دلربای عشرت جلوه گر شده کام مجلسیان را بحلاوت و تلاوت خود شیرین نموده اند و اعماق قلوب را مملواز نشاء نشاط و سرور ساخته اند روزی در عرصه مبارزه با هم در ع حماسه و رجز پوشیده خون مبارزان و دلیران را بجوش آورده معرکه آرائی نموده اند وقتی با هم جامه عاشقان پوشیده بی تابى و بی قرارى و فدا کارى عاشقانه را مجسم و محسوس ساخته اند هنگامی با هم در کسوت مشاطگی در آمده بآرایش و نمایش حسن معشوقان بنهایت دلبری و عشوه گری پرداخته اند زینت هر بزمی و مزیت هر رزمی بوده اند تا آن که در این قرن (بیستم) که روز کشف اسرار و بحث حقایق است با هم در مجلس نقادان بصیر

و موشکافان حقیقت پژوه بدربائی و خود نمائی عرض اندام کرده تا آنکه بعضی از نویسندگان بخیال افتاده اند این دو دبیر دست در آغوش را از هم جدا کرده در میدان حماسه و مفاخره رو بروی هم وا دارند و اهل ذوق و انصاف در میان ایشان محاکمه نمایند!!! لذا « مرا نیز چوگان لعب است و گوی » این فانی نیز عقیده خود را در معرض رد و قبول اهل بصیرت میگذارد « تا که قبول افتد و که در نظر آید »

وقتی نظر به منظره تاریخ عالم افکنیم چنین از دور بنظر میآید که شعر و موسیقی در بنیاد نشو و نمای نوع بشر تقریباً هر دو یکمرتبه شروع شده و مثل سایر صنایع و مطالب بدایه جزئی و بسیط و ساده بوده شبانها در صحرا ها طبعاً بترجیع صوت و تغییر لحن تفریح میکرده اند و تکرار اینمطلب که طبیعی بوده بدو جهت آنان را مجبور بذکر کلماتی در ضمن ادای ترجیعات صوت نموده یکی آنکه ضمناً معانی و مقاصدی در مخیله آنان بوده مانند عشق بچیزی یا از چار از امری یا شکایت از جائی و غیره و آن معانی را در قالب الناطق در ضمن همان صدا های کم تغییر و ساده بیان میکرده اند و دیگری آنکه برای محافظه بعضی روش ها و نت ها که در ضمن تکرار پسندیده بودند مجبور بودند الفاظی که با آن صوت مطابق گردد باشند در حافظه نگاه دارند تا هر وقت بخواهند بخوانند هر دو با هم ادا شود و چون قوای طبیعی همواره یاد آور و محرك آن بود روز بروز کسب ترقی و شدت کرد تا آن که در ضمن اصوات بعضی اوزان شعر ایجاد شد و باختلاف اوقات اسب سواری و شتر سواری و هنگام دف زدن و غیره بحر های مختلفه بر طبق نت های مختلفه بکار میبردند و این سرود و تغزل یا شعر و موسیقی با هم نشو و نما کرده مانند سایر مولدات طبیعت بهم عنانی تمدن رو بسیر تکامل نهادند!!! شعر و موسیقی در اغلب ممالک شرقیه خصوصاً ایران در محافل سلاطین و بزرگان زینت اغلب جشن ها و احتفالات بوده اند و دست از آغوش هم نکشیدند و از هم مفارقت نکردند

الا بندرت !!! حتی نشید های مقدس و مناجات را نیز با موسیقی ادا میکردند سرود های حضرت زردشت ۴ و مزامیر داود شاهد مقالست !!! اما عرب چون بدوی و صحرا نشین و دور از تمدن بودند هیچ صنعت و حرفتی را تعقیب نکردند و ترقی ندادند چنانچه مقیاس وزن آنان دمواره رطل و کیل و مقیاس طولشان ذراع که فاصله ما بین مرفق تا سر انگشتان باشد و مقیاس زمان ایشان در مقابل علم هیئت و نجوم کلدانیان و مصریان و غیره محصور در منازل محسوسه قمر و شهور قمری بوده از اینرو در موسیقی هم اختراع آلات و تکمیل مقامات نکردند هر چند «ورخ شهیر» ابن خلدون «عذر عرب را چنین خواسته که موسیقی امریست تفننی و زاید بر ضروریات معاش لهذا مخصوص دربار سلاطین و بزرگان و اهل عشرت شد و عرب چون دائره معاش و زندگانیشان از حد رفیع حوائج تجاوز نکرد نوبت بموسیقی و تکمیل آن نرسید باری عرب در عوض شعر را از جنبه موسیقی به جنبه کلام و خطابه کشانده ادای مقاصد و مطالب را همچنانکه باخطابه ها و بیانهای فصیح میکردند با نظم و شعر های ملیح بنا کردند و متدرجاً اوزان مخصوصه ایجاد کردند که نظر بعالم نطق و بیان بیشتر داشت تا بوجهه موسیقی و ترقیات ایشان بعوض موسیقی در ادای خطابه و قصائد و غزلیات و حماسه و مناظرات نظمی روی داد بحدیکه سال یکمرتبه در بازار «عکاظه» در مجمع عمومی نمایش قوه و قدرت فکر و قریحه و بیان خود را میدادند و در واقع آنان تا درجه شعر را از همزاد و همدم مهربان خود موسیقی جدا کردند تا وقتی پرچم علم اسلام در عرب بموج آمد چندی بود که گذشته از موسیقی شعر و نثر آرائی هم بهت و وقوف یافت و السن سخن سرایان در زمینه قرآن مجید کلید ماند و چون باقتضای وحشت و بربریت اقوام عرب از موسیقی در لسان مقدس اسلام چندان تشویقی نشد لذا چند قرن در محافل رسمیه اسلامیة عرض اندامی نکرد ولی قصائد و غزلیات را مجدداً شروع و در دربار خلفا

در معرض نمایش درآوردند در خلال این احوال خلفا و بزرگان عرب بموسیقی ایرانیان و سایر اطراف پی برده و لذت وی را دریافتند و در ترویج آن کوشیدند آنان موسیقی را از ایرانیان فرا گرفته در تکمیلش کوشیدند و ایرانیان قصائد و غزلیات را از عرب اقتباس کرده در ترویجش اقدام کردند و با موسیقی آمیختند هر شاعر فاضلی و ادیب دانشمندی موسیقی را با ادبیات توأم تحصیل و تکمیل میکرد و اثرات مجلسی هر دو غالباً توأم بوده گویند رودکی چنان ابیات «بوی جوی مولیان آید همی» الخ را با رود نواخت که امیر نصر سامانی بی اختیار شده بی موزه براسب جنیبت نشست و رهسپار بخارا شد !!!

این هیجان و انقلاب را بموسیقی نسبت دهیم یا بشعر؟

– البته هیچ يك بالانفراد امیر را پای برهنه بر اسب نمی نشانید !!! نقلست که معلم دوم «فارابی» در محضر عضدالدوله دیلمی از نواختن قانون حالات خنده و گریه و رقص و خواب را در يك مجلس کاملاً بحاضرین بخشید آیا از موسیقی تنها بوده یا مضامین دلنشین ادبیات هم مساعد شده؟ ولی در این که هر يك بالانفراد اثرات و احساسات جداگانه داشته و دارند محل تردید نیست چنانچه موزیکها و آلات موسیقی در همه ممالک وسیله مسرت و احساسات بوده و هست سامعه را ملذذ و روح را با هتزاز می آورد !!! شعر نیز همواره نقل مجلس اهل ذوق و احساس بوده و موجب انقلاب و هیجان ارواح و قلوب نمیتوان گفت لذت مجلسیان و محفل گزینان بارگاه غزنویان و سامانیان و سلجوقیان از استماع اشعار و قصائد کمتر از تلذذ و احساسات اهل مجالس طرب و موسیقی بوده !!!

گویند سلطان سنجر در صحرای شکار هنگام تکاپو بر زمین افتاد اثر افروختگی و اغفال در جبهه غرای او نمودار شد امیر معزی فوراً این رباعی را گفت

شاهها ادبی کن فلک بد خورا      کاسیب رسانید رخ نیکو را

گر گوی خطا کرد بچو کانش زن      ور اسب غلط کرد بمن بخشش اورا  
 قهقهه و هورای حاضران بی اختیار بلند شد و شاه اسب خاصه خود را بالجام  
 و زین و برك طلا و مطرز بشاعر زبردست انعام داد امیر معزی رفت و اسب را بخدام  
 و چاکران خود سپرده مراجعت کرد وقتی بود که مجلس عیش و نوش فراهم و رباعی  
 فوق مانند جام باده در افواه حاضرین بدور افتاده بود مجدداً برای تکمیل نشاط و  
 مسرت محضر سلطانی بداهه سرود

رقم بر اسب تا بجرمش بکشم      گفتا بشنو نخست این عنبر خوشم  
 من گاو زمینم که جهان بر دارم      یا چرخ چهارم که خورشید کشم؟  
 مکرر این رباعی ناساغر باده در دور اهل نشاط بگردش و تکرار افتاد و سرور  
 بزم گزینان را بیایه کمال رسانید!!! شبی سلطان محمود غزنی از مستی باده پیمائی  
 بهوش آمد دید در حال سکر و مستی امر بچیدن زلفهای ایاز کرده و باغ حسنش از  
 سنبل طره های مشکین وارسته شده و از رونق و دلربائی وی کاسته بی نهایت ملول  
 و افسرده شد عنصری ملك الشعراء برای سلوت و دلگرمی شاه این رباعی گفت  
 روز طرب و نشاط و می خواستن است      نی روز بغم نشستن و خاستن است  
 نی عیب سر زلف بت از کاستن است      کاراستن سرو به پیراستن است

پادشاه شعر دوست ادب. پرور از شدت ذوق امر کرد سه مرتبه دهان عنصری را  
 پر از جواهر کردند!!! در برقطه از بلاد اندلس شاعر معروف حکیم ابوبکر که در  
 صفت توشیح بی مثل و مانند بود قصیده موشحه در مدح امیر سرود امیر بالای  
 قصر استماع میکرد تا باین بیت رسید

جرالدیل ایماجر وصل الشکر منک بالشکر      عقدا لله آیه النصر لامیرا العلابی بکر  
 امیر از شوق نعره زد و پیراهن طاقت چاک نمود و قسم یاد کرد که باید  
 حکیم ابو بکر تا منزل خود روی طلا راه رود حکیم دانشمند ترسید که مبدا سنگینی

بار انعام که امیر عهده دار شده کار را بجای مشکل برساند قدری زر در کفش خود کرده روی آن تا خانه رفت برای تصدیق قسم امیر!!! باری اثرات شعرهای خوب به تنهایی بیش از حد احصا و تحدید است اکنون در نتیجه گوئیم نظر باینکه شعر معانی و حقایق را عاید روح کند نظر باینکه موجب حزن و سرور و حکمت و دانش و تهذیب اخلاق و پند و اطلاع از تاریخ سلف و بالاخره فوائد بیان و نشر میشود نظر باین که احساسات شعر باقی ولی احساسات موسیقی آنی و موقتی است نظر باینکه دامنه لذت بخشی و افاده شعر تا خاص الخواص و طبقات عالیه را فرامیگیرد نظر باینکه جامع لذائذ جسمانی و روحانی و مادی و معنوی با هم است نگارنده شعر بی موسیقی را بر موسیقی بی شعر ترجیح میدهم خصوصاً برای کشور ذوقمند ادب دوست شعر پرور « وطن ما ایران » همدان (م ناطق معلم ادبیات مدرسه متوسطه تأیید)

## ( خماسی - لباس وطنی )

بر پیکر آن سرو قد سیمین تن      زبنده تر از سمن بود رخت وطن  
هر غنچه از حقه خود یابد زیب      رخت وطن از حبیب و خارج زر قیب  
باشد که شود دوست جدا از دشمن  
همدان - م . ناطق معلم ادبیات مدرسه متوسطه تأیید!!!

## رفع اشتباه

در شماره های اخیر هفتمین سال مجله محترمه ارمغان ترجیع بند دشمنی که مختوم بود پیکره های آن به  
یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب      حیفاست راحتی زچه آفتی در اقلاب  
بنام ادیب الممالک فراهانی انتشار یافت اینک مرا در این بلده «همدان»  
آشکار شد که ترجیع مذکور از ادیب مغفور نه بلکه قائل آن مهنی نامی است